

## اخلاق و سیاست

ارتباطات گسترده بشری در دوران معاصر هم به لحاظ انسانی و هم به لحاظ ابزاری، توسعه فراوانی یافته است. اگر کج رفتاری کسی در گذشته گریبان معدودی را می‌گرفت و خبرش از شهری به شهر دیگر نمی‌رسید امروز کوچکترین کج رفتاری هم گریبان بسیاری را می‌گیرد و هم خبرش عالمگیر می‌شود.

در بسیاری جوامع اسلامی، مسلمانان بیشتر سیاسی شده‌اند و روابط اجتماعی آن‌ها گسترده شده است. اما آنقدر که در سیاست پیش رفته‌اند در اخلاق رشد نکرده‌اند. مخصوصاً در اخلاق سیاسی و در مراکز آموزشی یا منابر در مجالس وعظ و خطابه از اخلاق غفلت گردیده است. آنقدر که عده‌ای بر طبل سیاست می‌کوبند بر اخلاق اشارتی مناسب نمی‌کنند. اگر این سیر ادامه یابد نسلی پرورده می‌شود سیاسی اما غیر اخلاقی، نسلی که به همه چیز از دریاچه سیاست می‌نگرد و مصالح سیاسی را مقدم بر همه چیز می‌کند و اخلاق را به نفع سیاست زار و نزار می‌گرداند. در گذشته عده‌ای از دینداران دین و سیاست را از هم جدا می‌دیدند و از نیم‌نگاهی به سیاست دریغ می‌ورزیدند. امروزه عده‌ای از طرف دیگر بام افتاده‌اند و چنان سیاسی شده‌اند که دین و اخلاق را فراموش کرده‌اند. به راستی اگر دین منهای سیاست ارتجاع است، سیاست منهای اخلاق و دین نیز انحراف است.

از سال‌ها پیش عده‌ای از کوچکترین واکنش در برابر بزرگترین تحولات عصرشان دریغ می‌ورزیدند و در مقابل امروز عده‌ای همه چیز را با عینک سیاست می‌نگرند و با ترازوی سیاست هر چیز و هر کس را وزن می‌کنند و همفکران سیاسی خود را- هر چند نا لایق- بر چشم می‌نهند و به ناهمفکران خود - هر چند لایق و ارزشمند- نگاهی از گوشه چشمی روا نمی‌دارند.

باید بیاوریم که سیاست مهم است ولی اخلاق از آن مهم‌تر و در تعارض میان اخلاق و سیاست حق تقدم با اخلاق است. میزان اخلاق است و صلاح اخلاقی مقدم بر هر مصلحت سیاسی، ناکامی سیاسی نقص نیست وقتی که با پیروزی اخلاقی باشد و توفیق سیاسی امتیاز نیست هنگامی که قرین شکست اخلاقی باشد.

ما مسلمانان باید از خود آغاز کنیم آن هم از اخلاق به ویژه اخلاق سیاسی و اجتماعی. تا هنگامی که از خود آغاز نکنیم و اخلاق خود را دگرگون نسازیم اگر هم چندگام به پیش بگذاریم بی‌درنگ چندین گام به پس می‌رویم. اگر استعمار و استبداد و استثمار از جهان اسلام ریشه کن شوند و همه مسلمانان به استقلال و آزادی و برابری دست یابند و هیچ دشمن خارجی نداشته باشند بدون احیاء و استحکام اخلاق و برادری باز هم دچار نابسامانی‌ها می‌شوند و بلاها و آفت‌های دیگر تهدیدشان می‌کند و از چاله‌های به چاله‌های دیگر و شاید چاهی دیگر می‌افتند. ما مسلمانان قرن‌ها تحت سیطره خلفای جائر و پادشاهان مستبد بوده‌ایم و در نتیجه اخلاق حکمرانی آنان به ما سرایت کرده است و از هنگامی که چشم گشوده‌ایم یا مشتی قلدر و دیکتاتور خشن در بالای سر خود دیده‌ایم و پنداشته‌ایم که اخلاق و چگونگی برخورد دیگران همین‌گونه است و یا حداکثر برخی پادشاهان را بیش از اندازه درشتخو و سختگیر می‌دانستیم اما به کمتر از آن رضا می‌دادیم و آن را طبیعی می‌شمردیم. حاکمان سیاسی الگوی ما شدند و چون آن‌ها مستبد و درشتخو بودند راه و روش را همان دانستیم و غیر از آن تصور نکردیم و امکان انتخاب نداشتیم.

غیرت دینی را با خشونت اشتباه گرفتیم. می‌پنداریم که دینداری و غیرت دینی همان خشونت و شرف است و اگر کسی در برابر دیگران شدت عمل نورزد عرق دینی ندارد و در دینداری و دفاع از دین ثابت قدم نیست، چون خود را دیندار راستین می‌دانیم می‌پنداریم هر که با ما اختلاف داشته باشد لزوماً نقصان در دین و اختلاف بر سر دین دارد همه اختلاف‌های شخصی و اجتماعی و سیاسی را به اختلاف‌های دینی تأویل می‌کنیم. به اشتباه می‌پنداریم هر که بر حق است حق دارد درشتی کند و با شدت رفتار کند فقط باطل مجاز نیست بدین روش‌ها دست یازد و باید کوتاه بیاید.

این دنیا دارالجزاء و هدف نهایی در آن مجازات کردن بدکاران نیست بلکه هدف آن است که بدکاران را نیکو کار کنیم. چه بسا با انتقام از بدکاران و مقابله با آن‌ها، بدکاران، همچنان بدکار بمانند و با حق، کینه بورزند اما با نیکی، آن‌ها طعم شیرین نیکی را می‌چشند و دوست و نیکوکار می‌شوند. امیرالمومنین علی (ع) فرموده‌اند انسان بنده احسان است. آری احسان کمندی است که به گردن هر که افتد سر به راهش می‌کند و حتی گردن کشان را رام می‌سازد با کمند احسان می‌توان کینه را از دل دشمن زدود و دلش را ربود.

بسیاری از مسلمانان از تأثیر قدرت معنوی و نیروی اخلاق بی‌خبرند با معنویت و مکارم اخلاقی می‌توان به توفیقاتی دست یافت که با صد لشکر و قدرت مادی نمی‌توان. با اکسیر احسان می‌توان دشمن را به مخالف و مخالف را متوقف و متوقف را به موافق تبدیل کرد. تبدیل دشمن به دوست، تغییر و توفیق بزرگی است که گاهی فقط منوط به احسان به اوست.

ما همواره می‌کوشیم که با دشمن درافتیم حال آن که باید بکوشیم دشمنان را براندازیم. با سرکوب دشمن، دشمنی از میان نمی‌رود اما با محو دشمنی، دشمن و دشمنی بر می‌افتد. محو دشمنی بسته به این است که با احسان از دشمن دوست بسازیم و با شیرینی دندان تیزش را کند کنیم. از امیرالمومنین روایت شده احسان به دشمن بدکار او را به صلاح می‌آورد. حسن ختام این کلام را به شعری از بوستان سعدی می‌سپاریم:

ببخش ای پسر کادمی‌زاده صید	به احسان توان کرد و حشی به قید
عدو را به الطاف گردن ببند	که نتوان بریدن به تیغ این کمند
چو دشمن کرم ببند و لطف و جود	نیاید دگر خبث از او در وجود
و گر خواجه با دشمنان نیکخوست	بسی بر نیاید که گردند دوست